

بی بی شهر بانو و بانو پارس بقلم ماری بویس

ترجمه : دکتر حسن جوادی

در میان شرق شناسان علاقه زیادی نسبت بمذهب زردشتی وجود دارد و آداب آن باجدیت مورد بررسی قرار گرفته است. منبع عمده اطلاعات ما آداب و رسوم زردشتیان هند بوده است، در حالیکه بسیاری از آداب ظاهراً باستانی آنان در خود ایران بطور کلی، و در بعضی موارد تا حد زیادی، نادیده مانده است. از آن جمله آداب مربوط بزیارتگاه‌های باشد که برخلاف پارسیان هند زردشتیان ایران بآنها اهمیت زیادی میدهند. هر دهکده زردشتی در دشت یزد زیارتگاههای متعدد برای ایزدان و مخصوصاً به‌رای مهر، و هرام، سروش و اشقاد دارد،

که معمولاً روستائیان از آنها خیر دارند و مرتب بزیراتشان میروند. آنها بقدری مقدس و محترمند که موقع اقامت من در یزد یکی از دلایلی که زردشتیان آن شهر برای بقاء خود میآوردند وجود کسانی که در کوهستان هستند، بود؛ یعنی خداوند آنها را برای خدمت با ما کن مقدسه زنده نگاه داشته است.

مطالعه آداب زردشتی این زیارتگاهها خالی از اشکال نیست. مسلماً در آنها تعالیم اخلاقی زردشت فراوش نشده است، چه یزدیان در حفظ رسوم خود اصرار عجیبی دارند و بنظر میرسد بعضی از مراسمی را که در ایران باستان قبل از زردشت وجود داشته و معلوم نیست آن پیغمبر تاجه حدی آنها را عوض کرده است، هنوز حفظ کرده اند. در کنار این رسوم باستانی آدابی هست که سطحی بوده و بیشتر تغییراتی است که بعدها محض توافق با اسلام و حفظ حرمت اماکن مزبور داده شده است.

بایکی از این تغییرات خواسته اند یک فرق اساسی را که بین زیارتگاههای زردشتی و اسلامی وجود دارد پنهان دارند. حرمت مقابر اصلاً در میان اعراب جاهلی سابقه داشت و علی رغم مخالفت حضرت محمد در دوره اسلامی نیز از میان نرفت، منتهی مزار جنگجوی عصر جاهلی جای خود را به مقبره مرد مقدس دوره اسلامی داد.

چون زردشتیان مرده را ناپاک میدانند و بخاک سپردن آنها گناه می شمارند، در نتیجه هرگز قبری را زیارتگاه نمی سازند. مزارات دهکده های آنها و قف مقدسینی غیر جسمانی است، مثل Yazatas که میشود در آنجا بآنها توسل جست. زردشتیان برای حفظ این امکان بآنها نام «پیر» داده اند. مثلاً یکی را پیر مهرزاد، دیگری را پیر تیروتشر و همه را در یک جا «پیران» می خوانند. جناب اینک در دهکده های یزد مقابر سروش را معمولاً بخواجه خضرا و یکی از آنها را به الیاس نسبت میدهند. خضر والیاس بگفته مسلمان مردانی هستند که آب حیات خورده و هرگز نمی میرند

۱- این موضوع را آقای اردشیر بیلوانی، مهماندار من در دهکده شریف آباد اردکان یزد، بمن گفت و بعداً دستور خدادان نیروسنکی، موبد قریه شریف آباد آنرا تأیید کرد. دهقانانی که

بقیه در صفحه بعد

و بین این دنیا و جهان دیگر بسر می‌برند، باصطلاح رجال الغیب هستند، سرش، پیامبر خدا نیز چنین است. چون اینها پیرانی هستند که در حال حیاتند زردشتیان بدون اشکال توانسته‌اند از نامشان استفاده کنند. برعکس عقیده بقبر بقدری بین مسلمین رسوخ دارد که حتی در زیارتگاههای مخصوص خضر نیز قبری وجود دارد.^۱ اگر از علت وجود قبر سؤال کنید کسانی که در این باره اندیشیده‌اند خواهند گفت هنگامیکه خضر با آنجا می‌آید روی قبر می‌خوابد. دیگران که در این مورد فکر نکرده‌اند وجود قبر را در زیارتگاه لازم و حتمی خواهند دانست.

بدین ترتیب می‌توان قبول کرد که زردشتیان برای حفظ اماکن مقدسه خود بعضی از رسوم مسلمانان را پذیرفته‌اند. اکنون اجازه بدهید که بمزارات عمده یزد بپردازیم. عده آنها شش تا است: پنج مزار دره کوهها، یکی هم در کویر با کمی فاصله در مشرق شهر واقعست. هر یک از مزارات زیارت سالانه‌ای دارد و در اینکه همه از قدیم مورد احترام بوده‌اند شکئی نیست. چون از طرفی اهالی در حفظ رسوم محلی اصرار دارند و از طرف دیگر دوری و اشکال رسیدن باین زیارتگاهها مؤید این نظر می‌باشد. تا این اواخر مسافرت بهر یک از آنها بالاغ انجام می‌گرفت و خطر ناک و خسته کننده بود. بدین جهت منطقی بنظر میرسد که آداب مقدس قدیمی زردشتیان در چنین جاهای دوری دست نخورده و بصورت قدیم حفظ شده باشد، ولی مشکل است بگوئیم که آنان در روزگار بر مخاطره تسلط اسلامی با بداع چنین سنتی دست زده باشند.

معدلك داستان پیدایش این زیارتگاهها که اکنون مردم بدان اعتقاد دارند مربوط به دوره اسلامی است. می‌گویند هنگامیکه یزدگرد سوم، پادشاه ساسانی، از مهاجمین عرب میگریخت، خانواده او بشهر یزد پناه آوردند. تعقیب کنندگان باینجا رسیدند و ملکه و فرزندانش دو باره مجبور بقرار

بقیه از صفحه قبل

جاهلند اصل زردشتی بقمه و علت مربوط ساختن آن باسلام جهت حفاظت آن را فراموش کرده‌اند. برای خواجه خضر والیاس، رجوع کنید بدائرة المعارف اسلام، چاپ اول،

مقالات M. Longworth - Dames, A.J. Wensinck

۱- برای مثال می‌توان زیارتگاه خواجه خضر در کنار تپه‌ای در نزدیکی کرمانشاه را ذکر کرد.

شدند. ملکه هنوز از دیوار شهر چندان دور نگشته بود که از فرط خستگی از پای درآمد و فرزندانش هر يك بیکی از کوههای مجاور فرار کردند و سربازان عرب بتعقیب آنان پرداختند. هر يك از فراریان در موقع ناامیدی دعا کرد و کوهی باز شد و او را در خود پنهان ساخت و از دست اعراب نجات بخشید. قبلا زمین کویر نیز بهمین طریق دهان باز کرده و ملکه را در خود جای داده بود.

برای زردشتیان این داستان اهمیت زیادی دارد و اعتقاد بیهیعی نسبت بآن دارند. هر چند یزدگرد سوم آدم مقدسی نبود، ولی او آخرین نماینده پادشاهانی بود که میگفتند از نسل ویشاسب، اولین شاهی که مذهب زردشتی را پذیرفت، می باشد. در نتیجه يك شکوه شاهانه بر ناصیه یزدگرد می نشیند و داستان رنجهای فرزندانش که خسته، بی کس و هراسان مورد تعقیب دشمن بیگانه و بی امانی بودند در عین حال که اندوه زردشتیان را نسبت بسرنوشت پادشاه خود در بر دارد، حاکی از غم عمیق يك اقلیت مورد تعدی می باشد.

مطابق این داستان بالاخره اهورامزدا دخالت میکند و جلوی چشم اعراب «بیدین» پیروان خود را نجات میدهد. بدین ترتیب امیدو ایمان نیز در این افسانه بچشم میخورد.

در بادی امر این داستانها ساختگی و عاری از حقیقت تاریخی بنظر میرسد. مشهور است که یزدگرد نه تنها خانواده بلکه دربار خود را در فرار طویل- المدة خویش همراه داشت و فقط هنگامیکه بایالت دوردست خراسان رسید اعراب توانستند باو نزدیک شوند. یکسان بودن این افسانه ها میرساند که یکی از دیگری تقلید شده است. گویند که در هر موردی داستان بمراد مقدسی در خواب گفته شده است، چون که از شاهدان واقعی قضیه کسی نمانده است (بغیر از سربازان عرب و آنها هم البته چیزی بکسی نگفته اند). در مورد بعضی بقاع الهام شدن داستان در این اواخر و طی قرون گذشته بوده است. بعلاوه فقط یکی از بقعه ها کتیبه ای دارد که مؤید داستانست و آن زیارتگاه بانو

۱- جزئیات راجع بهر يك از این شاهزادگان در کتاب گرانهای «فرهنگ بهدینان» بقلم جمشید سروش سروشیمان آمده است (چاپ منوچهر ستوده، تهران ۱۳۳۶، ص ۲۰۴) مطالبی نیز در مورد مزارات کرمان در این کتاب داده شده است.

پارس است. از بقاع دیگر سه تا ظاهراً اسم محل را بر خود دارند (نار کی، نارستان و هیرشت)، و آن دیگری گویا بعلمت خضرویت دلپذیر محل درمیان سنگهای آهکی خشک و خالی، پیرسبز خوانده شده است. زیارتگاه ملکه مادر بنام «ستی پیر» مشهور است. این بقعه مشتمل بر سه اطاق است که در سنگی کنده اند و اکنون ریک روان مقدار زیادی از آنرا پوشانیده است. عوام الناس وجه اشتقاق این رسم را «سه تا پیر» می دانند و گویند که دو خدمتکار نیز همراه ملکه بزمین فرورفته اند.

بانو پارس نه تنها بقعه ایست که این داستان را تماماً در حش نقل میکنند، بلکه تنها جایی است که داستان آن بعضی جزئیات خالی از حقیقت دارد. زیارتگاه بر کوههایی که در منتهی الیه شمال غربی دشت یزد با فاصله کمی از عقدا واقعست بنا شده است، راهی را که شاهزاده خانم فراری پیموده هنوز نشان میدهند که بنقطه ای در شمال دهکده اردینجان فعلی منتهی میشود، و در این دهکده بود که او از فرط تشنگی ناتوان گشت و از دهقانی آب خواست. دهقان کاسه شیری از گاو خود دوشید ولی حیوان مزبور بالگد آنرا بر زمین ریخت، چون تعقیب کنندگان نزدیک میشدند، شاهزاده خانم مجبور شد پالپ تشنه براه خود ادامه دهد. او بسوی کوهها متوجه گشت (و گویند راه قدیم زائرین راهی را که او رفته است تعقیب میکند) و در کنار بستر خشک رودخانه ای که پراز سنگهای بزرگست بر زمین افتاد و فریاد نومیدی سرداد و بخدا متوجه گشت. در نتیجه صخره مقابل او دهان گشود و هنگامیکه با عجله بمیان آن میشتافت تکه ای از چادرش میان سنگ بهم برآمده ماند. گویند که این پارچه تا صدویا صد و پنجاه سال پیش موجود بود تا اینکه بدست زوار متقی از بین رفت. پیر مردان آن سامان میگویند که از اجداد خود شنیده اند که آنرا دیده اند.^۱

قبل از اینکه به بحث بیشتری در باره این افسانه و بقعه مربوط بآن

۱ - شرح مفصلی از داستان بانو پارس را م.م. مرزبان در تجدید طبع کامل کتاب Les Parsis اثر D. Menant که بسال ۱۹۱۷ در بمبئی تحت عنوان The Parsis in India چاپ کرد، داده است. جلد اول ص ۷ - ۱۳۶.

بپردازیم بهتر است شرح افسانه ای را دهیم که باولی شباهت کافی دارد و به بی بی شهربانو نسبت داده میشود. این زیارتگاه مسلمانان از یزد فاصله زیادی دارد و در سمت شمال بر روی تپه ای مشرف بدشت شهر قدیم ری قرار دارد، داستان رایجی که شیعیان درباره اش دارند بشرح زیر است: یکی از دختران یزد گرد سوم، موسوم بشهربانو، اسیر اعراب گشت و بعدینه برده شد و در آنجا بزوجیت حسین بن علی علیه السلام درآمد و او مادر امام چهارم شیعیان علی زین العابدین است. بعد از فاجعه کربلا، بنا بامر امام حسین، شاهزاده خانم ایرانی سوار اسب شوهر شهید خود گردید و بسوی ایران گریخت. دشمنان در پی او افتادند و در نزدیکی ری در شرف رسیدن باو بودند که از ناامیدی بخدا متوسل گشت: ولی اشتباهاً بعوض «یا الله» گفت «یا کوه» و بطور معجزه آسا کوه دهان باز کرد و او را زنده در خود جای داد. يك قطعه از چادر او بیرون ماند و قرنها مردم بدان تبرک می جستند.

مفهوم تاریخی ازدواج امام حسین با شاهزاده خانم ایرانی در احادیث شیعه دارای اهمیت زیادی است و بعنوان مأخذ این داستان کتب زیادی ذکر شده است. افسانه مربوط بخود بقعه یا نادیده گرفته شده و یا از روی خلوص عقیده پذیرفته شده است. در این اواخر یکی از فضلاء ایران، سید جعفر شهیدی، مطالعه کاملی راجع باین موضوع بطور کلی و مخصوصاً در مورد بقعه ری کرده است.^۱

اطلاعاتی که درباره علی زین العابدین در کتب آمده است از این قرار است: ابن سعد (متوفی در ۲۳۰ هجری) گوید:

«مادر او کنیز (ام الولد)ی موسوم بغزاله بود که بعد از حسین بامولی او زید ازدواج و برایش پسری بنام عبدالله بن زید آورد.»^۲
ابن قتیبه (متوفی در ۲۷۶ هجری) مختصر تغییری در این روایت میدهد

۱ - رجوع کنید به «چراغ روشن در دنیای تاریخ» تهران، ۱۳۳۳، فصل «بعثت در باره شهربانو». من از لطف استاد مجتبی مینوی متشکرم که این کتاب را بمن معرفی کرد و نسخه ای از فصل مربوطه را از مؤلف محترم برایم گرفت.

۲ - طبقات، ۱۹۰۴، ج ۵، ص ۱۵۶

و میگوید: «علی اصغر پسر حسین تنها کسی است که بوسیله او نسل حسین ادامه یافته است. مادر او زنی سندی موسوم به سلافه و یا غزاله بود که بعد از حسین بزوجیت مولی اوزید درآمد و برایش عبدالله بن زید را آورد. بدین ترتیب عبدالله و علی بن حسین از يك مادرند.»^۱

اولین ذکر اینکه امام زین العابدین از خاندان شاه‌یست در کتاب یعقوبی تاریخ نویس شیعه که تقریباً هم‌عصر ابن قتیبه بود، آمده است و گوید: «از جمله پسران حسین علی اکبر است که مادرش لیلی بنت ابومره بن عروه بن مسعود - الثقفی می باشد؛ و پسر دیگر حسین علی اصغر است که مادرش حسرار دختر یزدگرد می باشد که او را حسین غزاله می نامید.»^۲

دره فرقه الشیعه، منسوب به نوبختی (نیمه اول قرن چهارم) آمده است که علی پسر ام الولدی موسوم به سلافه بود که قبل از اسارت جهان‌شاه خوانده می شد و دختر آخرین پادشاه ساسانی یزدگرد بود.»^۳

مؤلف تاریخ قم (که در ۳۷۸ هجری تألیف شده است) گوید که مادر امام زین العابدین «شهر بانویه بنت یزدجرد» بود که بهنگام زادن آن امام وفات یافت.^۴ او روایت دیگری نیز می دهد که مادر علی بن حسین سلامه (نسخه بدل سلافه) دختر یزدگرد و اسم اصلیش جهان‌شاه بود و قبرش در کنار مرقد عمومی پسرش امام حسن در مدینه است.^۵

بدین ترتیب می بینیم که نام مادر امام زین العابدین را سلافه (سلافه) یا غزاله ذکر کرده اند و او را کنیزی میدانند که اسیر اعراب گشته بود.

ولی در مورد شناسایی و سرنوشت این زن بین روایات شیعه با آنچه ابن سعد و ابن قتیبه گفته اند اختلاف کلی وجود دارد. معذک یک روایت قدیم شیعه نیز وجود دارد که این دورا با هم جمع میکنند و بوسیله ابن بابویه (متوفی

۱ - المعارف، قاهره، ۱۹۳۵، ص ۹۴.

۲ - تاریخ یعقوبی، چاپ هوتسم، ج ۲، ص ۲۹۳. و نیز رجوع کنید به تاریخ ادبیات براون، ج یک ص ۱۳۱

۳ - چاپ ریتر، استانبول، ۱۹۳۱، ص ۴۸

۴ - چاپ سیدجلال الدین تهرانی، تهران ۱۳۱۳، ص ۱۹۵ - ۱۹۶.

۵ - ایضاً، ص ۱۹۷.

بسال ۳۷۸ هجری) در کتاب «عیون اخبار الرضا» نقل شده است. او پس از ذکر اسم سه واسطه از یکی از همسفران ایرانی امام رضا (متوفی بسال ۲۰۳) بنام سهل بن قاسم نوشجانی حکایت زیر را میآورد. سهل راوی داستانست و گوید: «(امام) الرضا در خراسان بمن گفت: من تو با هم خویشاوند هستیم. گفتم: امیر این خویشی چیست؛ گفت: هنگامیکه عبدالله بن عامر بن کریرز خراسان را فتح کرد، دودختر یزد گردین شهریار، پادشاه ایران را اسیر کرد و بخدمت عثمان بن عفان فرستاد. عثمان یکی از آنها را بحسن و دیگری را بحسین داد. این دوزن هر دو موقع وضع حمل فوت کردند. همسر حسین علی بن حسین را بدنیا آورد. علی را ام ولدی متعلق بپدرش نگاهداری کرد و او جز این زن مادری نمی شناخت. ولی بعداً دانست که او آزاد شده پدرش است. مردم این زن را مادر او می خواندند و می گفتند که او مادرش را بشوهر داده است. فقط نظر بآنچه گفتیم این زن را شوهر داد. دلیلش این بود که او با یکی از زنان خود نزدیکی کرده بود، و هنگامیکه برای شستن خویش بیرون میرفت، این زن که مادرش حساب میشد او را دید. امام گفت: اگر توفکری در این مورد داری از خدا بترس و بمن بگو. زن جواب مثبت داد و در نتیجه او را شوهر داد. بعضی مردم گفته اند که علی بن حسین مادر خود را بشوهر داده است»^۱.

این روایت قدیم شیعه که میخواهد روایت سنی را بی اعتبار سازد در حقیقت آنرا تأیید می نماید، زیرا که در آن جنبه های ناخوش آیند دومی حفظ و سعی کرده اند آنها را توجیه نمایند. از این شواهد مختلف چنین برمی آید که مادر علی بن حسین ام ولدی از آن حسین بود که اسم و اصلش بطور قطع معلوم نیست (و محتملاً سندی بود): و ازدواج مجدد او بعد از فوت امام حسین نیز مسلم است. منتهی بعداً شیعیان برای توجیه ازدواج مجدد او که

۱ - عیون اخبار الرضا، چاپ سنکی، تهران ۱۲۷۵، ص ۳۰۹. این اشاره گرانها را آقای سید جعفر شهیدی بدست میدهد و ترجمه فارسی آنرا نیز می آورد. مطابق این ترجمه «مردم علی را متهم میکردند که با مادر خود ازدواج کرده است». مطلب فوق را دوست من دکتر و. ن. عرفات لطف نموده برایم ترجمه کرده است.

چندان خوش آیند نبوده، گفتند که مادر اصلیش او نبود، بلکه شاهزاده خانمی ساسانی بود و قبل از اینکه اثری از خود در تاریخ بگذارد فوت نمود. ظاهراً مدتی طول کشید تا شاهزاده خانم اسم ثابتی پیدا کند و در این منابع اولیه نامهای متعددی باو داده‌اند، که بعضی عربی و برخی فارسی هستند و محض بزرگداشت او داده شده‌اند.

این روایت شیعه در همان اوایل تکامل پیدا کرد. مثلاً کلینی (متوفی بسال ۳۲۹) مادر علی بن حسین را نه پیش عثمان بلکه پیش عمر که مورد نفرت شیعیان است می‌آورد. در نتیجه دو حقیقت تاریخی را نادیده می‌انگارد؛ اول اینکه عمر بسال ۲۳ هجری فوت کرد و علی بن حسین در ۳۸ هجری با بجهان نهاد؛ دوم اینکه خراسان تا زمان خلافت عثمان فتح نشده بود. بنا بر گفته کلینی عمر در صدد آزار شاهزاده خانم برآمد، ولی امام علی بن ابی طالب وساطت کرد و باو گفت از میان جمعی که آنجا بودند شوهری برگزیند. حضرت علی نام او را پرسید، شاهزاده خانم جواب داد که شهربانو است. امام علی جواب داد: «نه تو جهان‌شاه هستی»^۱.

این شرح اساس داستانی را شامل است که در یک‌عده کتب بعدی تکرار شده و احتیاجی بذکر آنها نیست. عموماً گفته شده است که شاهزاده خانم را پیش عمر آوردند و می‌خواست او را بعنوان کنیزی بفروشد و علی علیه السلام او را نجات داد و زوجه فرزندش حسین نمود و یا دختر خودش او را انتخاب کرد. در هیچ یک از این داستانها ذکر از سرنوشت شاهزاده خانم نشده است. از طرف دیگر اعتقاد عامه که او را با شهرری مربوط میدانند بیشتر در تعزیه‌ها آمده است. البته قدمت تعزیه‌ها از دو قرن گذشته عقب‌تر نمی‌رود^۲ و کمکی بایضاح این نکته که چطور این داستان باری مربوط گشت نمی‌کند. آقای عبدالحسین نوایی، با ملاحظه این مسأله پیشنهاد کرده است که باید درری بقمه‌ای مربوط بدوران قبل از اسلام و مربوط بزردشتیان بوده باشد که بعلمت مقدس بودن آن مکان این داستان را بدان نسبت داده‌اند.^۳

۱ - الکافی - تهران، ۱۳۸۱، ج اول ص ۴۶۶.

۲ - رجوع کنید به تأثر ایرانی تألیف، Virolleaud، C. یاریس، ۱۹۵۰، ص ۷.

۳ - مجله اطلاعات ماهانه، ج ۲، شماره ۹، آذر ۱۳۲۸.

این نظر کاملاً بجاست و آقای دکتر باستانی یاریزی که در خصوص تپه ها، قلعه ها و پل های متعددی که کلمه «دختر» را در اسم خود دارند مطالعاتی کرده است از این نظر پیروی میکند^۱ و گوید که این باید بایگانه الهه مجمع خدایان زردشتی یعنی اردویسور آناهید رابطه ای داشته باشد. در سال ۱۳۴۴ پاریزی کتابی بنام «خاتون هفت قلعه» منتشر ساخت که در آن بطور مفصل تری ببحث در این باره پرداخته و خواسته است رابطه ای بین بقعه ری و آناهید بوجود آورد.^۲ باز این رابطه خیلی محتمل بنظر میرسد و یکی از دلائل قانع کننده آن خود کلمه شهر بانو، یعنی نامی که پیش از هراسم دیگر در کتب وافواه مردم است، می باشد. شهر بانو بعنوان اسم خاص در میان زردشتیان زیاد بکار نمیرود، ولی در شاهنامه دوبار بعنوان لقب یکی از شاهزاده خانمهای پارتی ذکر شده است.^۳ در زمان ساسانیان لقب معادل برای همسر شاهنشاه Lanbisen^۴ بود. هر چند در آن زمان لفظ بانو برای ملکه بکار نمیرفت، معمولاً برای الهه آناهید استعمال میشد. آتش که در استخر تقدیم آناهید میگشت

۱- مجله باستان شناسی، بهار ۱۳۳۸، ص ۱-۳۳ (این مقاله حاوی مطالب جالبی است درباره رسومات کهنی که دو کوهستان پاریز کرمان وجود دارد).

۲- خاتون هفت قلعه، تهران، ۱۳۳۴، ص ۲۷۱، قبل از دریافت این کتاب، من در مه ۱۹۶۵ يك سخنرانی در مجمع شاهی آسیایی ایراد کرده و خواستم چنین رابطه ای را برقرار سازم.

۳- شاهنامه فردوسی، ۹۰۹، ۱۲. گویو خواهر خود شهر بانو ارم را بزنی برستم میدهد.

راجع بگویو رجوع کنید به تلذکه، «حماسه ملی ایران» چاپ دوم، ص ۷. در داستان ویس

و رامین (مینورسکی، مجله مدرسه شرقیه لندن، ج ۱۱، شماره ۴، ۱۹۴۶ ص ۷۴۱ و ج ۱۲

شماره I، ۱۹۴۷ ص ۲۰ و ج ۱۶، شماره I، ۱۹۵۴، ص ۹۱-۹۲) مادر ویس که از خاندان

شاهیت و شاهرو نام دارد، شهر بانو خوانده شده است. و همچنین ماه دخت «شاهزاده

خانم ماده ماه بانو ان خوانده شده است (رجوع کنید به مینورسکی، مجله مدرسه شرقیه

لندن، ج ۱۱، شماره ۴، ص ۷۵۵). گفته اند که نسل این بانو به پادشاه افسانه ای ایران جمشید

میرسد در نتیجه مقدم بر «زن شاه» و خود شاه بوده است. (مینورسکی در همان مجله، ج ۱۲،

شماره I، ص ۳۰).

4-Herzfeld, Paikuli, P.217, No 636, Henning, Sogdica 17-18.

«آتش آناهید بانو»^۱ خوانده میشد، و در کتیبه پایکولی نرسی چنین نیایش میکند: «اهورمزد و تمام خدایان، و آناهید که بانو خوانده میشود». ^۲ يك جواهر دوره ساسانی که دارای نقشی که گویا تصویر این الهه است می باشد در زیرش فقط کلمه «بانو» را دارد.^۳ در آداب دعایی که بیارسی میانه است الهه Aradvi Sura «بانو» خوانده شده است،^۴ در نوشته های زردشتی که از دوران اسلامی باقی مانده است اشاره هایی به «آناهید بانو»^۵ و «اردویسور بانو»^۶ یا «اردویسور بانوی آبها»^۷ رفته است.

پرستش آناهید در ایران باستان رواج تمام داشت و آداب او هم در دربار هخامنشیان و هم در دوره ساسانیان اجراء میگشت (از اشکانیان در این مورد اطلاع کافی در دست نیست). بدین جهت احتمال دارد که در ازمنه قدیم زیارتگاهی در شهر سلطنتی ری مخصوص این الهه بوده و بعنوان «بانوی مملکت یا ایران» خوانده میشده است. آناهید الهه آبها و باروری بود و لااقل

بقیه از صفحه قبل

1-Kz.Kartir .I.8 (Sprengling , Third Century Iran,47 M. L. Chaumont J.A ,CCXLVIII ,3,1960 *343(.Nxyt Zy MR,T,

2-Paikuli (Pahlavi) ,I,10 (Herzfeld.98) .Nxyt Zy MR .T. .SM.

در کازت شماره ۶ شماره ۱۹۲۱ این کتاب Horn Steindorff Sassanidische Siegelsteine نقش شده است ، رجوع کنید بمقاله هنینق در مجله مدرسه شرقیه لندن ، ج ۱۲ ، شماره های ۳ و ۴ ، ۱۹۴۸ ، ص ۶۰۳ پاورقی ۱ .

۴- رجوع کنید بزند اوستا - دارمستتر ، ج ۱ ، ص ۴۱۹ و پاورقی ۲۵ ، Y-68-13 . Aradvi srua danu

۵ - صد در بندش فصل ۴۴ ، بند ۲۵ که در مجموعه صد در بندش و Sadder Nasr بوسیله B . N . Dhabhar چاپ شده است ، بمبئی ، ۱۹۰۹ ، ۱۱۶ (ترجمه انگلیسی از B . N . Dhabhar در روایات فارسی هرمزیار فرامرزه ، بمبئی ، ۱۹۳۲ ، ص ۵۳۷) . در این مأخذ «آناهید بانو» آمده است .

۶ - در روایات آداب هرمزیار ، چاپ M . R . Unvala ، بمبئی ، ۱۹۲۲ ، ج ۱ ، ۹۳ (ترجمه Dhabhar در کتاب فوق الذکر ص ۹۶ و مقایسه کنید با صفحه ۳۰۴) اردویسور بانو است. در صفحات ۲۱۹-۲۲۰ (ترجمه ص ۲۲۱) «بانوی اردویسور» ، و در Sadder Bunde hesh ، فصل ۴۶ ، بند ۳۱ (چاپ فوق الذکر ص ۱۱۸ و ترجمه سابق - الذکر ص ۵۳۸) : بانوی اردویسور اما سفند، می باشد .

۷ - ایضاً ص ۷۸ (چاپ Dhabhar ص ۱۴۹ ، ترجمه ص ۵۵۹) : آبان بانو اردویسور .

در دوره اسلامی زیارتگاه او بخصوص مورد توجه زنانی بود که بیشتر شوهران و پسران خود را دعا میکردند. اگرچه زیارتگاه در بالای تپه‌ای واقعست و رابطه‌ای هم با آب ندارد، ولی چون دریای کوه چشمه مقدسی با درخت توتی در کنار آن وجود دارد زائرین برای آنجا هم نذر میکنند.^۱

در قرن چهارم هجری هنوز زردشتیان درری بودند ولی مسلماً مسلمانان از مدت‌های پیش اکثریت سکنه را تشکیل میدادند. می‌توان گفت در آن زمان نیز مثل حالا زوار از شهرهای دیگر بزیارت بقعه می‌آمدند و می‌شود تصور کرد که عوام الناس که تازه بدین اسلام درآمده و اطلاعی از الهیات نداشتند با آداب باستانی خود عمل میکردند، ولی البته در زیر سلطه دین یکتاپرست اسلام عبادت يك الهه عملی نبود. لذا نیایش به آنها منسوخ گشت و توسل بزین ساسانی امام حسین جای آنرا گرفت.

او که مادر «نه امام» و شاهزاده خانمی از خاندان شاهی بود، انسانی بحد کافی بلند پایه و دور از زمان آنها بشمار میرفت و می‌توانست جای «بانوی ری» را بگیرد. هنگامیکه این دو نفر یکی شوند رشته ارتباط بین زن شهیدی که سالها پیش در کربلا جان داده بود و زیارتگاهی که هنوز «بانو» در آن بعنوان يك موجود زنده نیایش میشد از میان رفت. میشود گفت آن نگاه افسانه پناه جستن شاهزاده خانم در کوه آن زیارتگاه بوجود آمد و با جنبه اساسی زردشتی که داشت در بین مردم باقی ماند. این مطلب در تعزیه‌ها نیز باقی مانده است و در آنها سخن از «غیب شدن» شهر بانو می‌باشد^۲ داستان گذشتن يك انسان زنده بدنیای دیگر در داستانهای (مثلاً داستان کیخسرو) آمده است و در نتیجه با آداب ایرانی وفق می‌کند.

طبیعتاً بعدها جنبه های اعتقادی زردشتی سستی پذیرفت و زیارتگاه را بسیاری از مردم قبر واقعی شهر بانو تصور کردند. قدیمترین قسمت بنای حالیه ممکنست از قرن چهارم هجری مانده باشد، یعنی از زمانی که بقعه

۱ - شرح مفصلی راجع باین بقعه بقلم سید محمد تقی مصطفوی در اطلاعات ماهانه، ج ۵، شماره ۲، ۱۳۳۱، ص ۱۵ داده شده است.
 ۲ - تاریخ ادبیات، براون، ج ۱، ص ۱۳۱.

زیارتگاه مسلمانان گردید^۱. در زمان صفویه عمارات را توسعه دادند و در دوره قاجاریه بیشتر توسعه اش بخشیدند. در داخل بقعه قبری است که گویا در قرن نهم کنده شده است و می گویند که بقایای شهر بانو را در خود دارد (تقریباً نظیر «قبر» خواجه خضر) و رویش این نوشته شده است: هذه المقبره لام المؤمنین و خیر الخواتین شهر بانویه قدس سرها. ۲ در زیارت نامه بقعه شاهزاده خانم شهر بانو، دختر یزدگرد و هم چنین شاه جهان، شاه زنان^۳ و جهان بانو خوانده شده است. محتمل است که این اسامی در اصل برای خطاب الهه بکار میرفت و بعد از مربوط شدن دختر یزدگرد با بقعه جزء نام او گشت. در این صورت، این ارتباط در قرن چهارم، یعنی زمان تحریر تاریخ یعقوبی، بوجود آمد و در این وقت است که القاب شهر بانو و جهان شاه رامی بینیم که بعنوان اسم خاص شاهزاده بکار برده شده است.

هنگامی که گروندگان جدید باسلام برای ادامه توسل خود به بقعه بانو (و شاید هم در کمال خلوص نیت) نام دختر یزدگرد را بسر آن نهادند، اینکار را باید باآسانی انجام داده باشند زیرا که افسانه مذکور وجه ارتباطی بین وطن پرستی قدیم و دین جدید آنها بوجود می آورد اگر بمطلب زیارتگاه زردشتی «بانو پارس» باز گردیم دلایلی چنین قانع کننده برای گرفتن این افسانه پیدا نمی کنیم. ولی شباهت دو افسانه بقدریست که بنای یکی را بر پایه دیگری باید حتمی دانست. و البته معقول تر بنظر میرسد

۱ - برای جزئیات باستانشناسی بقعه رجوع کنید بمقاله اخیر الذکر مصطفوی و همچنین گزارش های باستانشناسی، ج ۳، تهران، ۱۳۳۴، ص ۲۵۴-۳۰۵. يك دست لباس ابریشمی که در سال ۱۹۲۵ در بی بی شهر بانو بدست آمد و از دوره قرون وسطی بود (پوپ، نگاهی بهتر ایران، ج ۳، ۱۹۹۸) در حقیقت در یکمده مقابراز دو کیلو متری جنوب غربی بقعه بدست آمده. رجوع کنید به «ابریشهای ایرانی» بقلم Gaston Wiet d'Egyrte در Mémoires Présentés a l'Institute. LII / 1947 / 9.

۲ - تصویر این کتیبه را آقای مصطفوی در مقاله فوق الذکر چاپ کرده است.

۳ - طبری شاه زنان را بعنوان لقب ملکه ساسانی پوران میدهد که از ۶۳۰ تا ۶۳۱ میلادی حکومت راند: رجوع کنید به نلدکه، طبری. ص ۳۹۹ حاشیه.

بگوئیم افسانه‌ایکه از روی آن افسانه دومی ساخته شد، در نتیجه فشار مذهب جدید در ری پدید آمد.

از سوی دیگر در مورد زیارتگاه یزد شواهد قوی هست که اصلا آنجا وقف آن‌هاست، الهه آبها بود. بقعه در ارتفاع زیادی بالای کوه واقع نیست. بلکه بر روی صخره مسطحی با ارتفاع چند پا از بست‌رودی که هنگام بارندگی در آن سیلاب راه می‌افتد، قرار دارد. سنگ مقدس مذکور در کنار بلندترین بستر سه رودخانه هم مسیر قرار دارد که سیلاب از حوضه کوهی در سمت غرب از راه گداری تنگ بدانجا میریزد. کمی پائین از زیارتگاه دو رودخانه یکی از شمال و دیگری از جنوب بهم می‌پیوندند و آب هر سه بطرف پائین جریان می‌یابد تا برودخانه چهارمی در جنوب ملحق شود. آنگاه کوه بزرگی سد راه می‌شود، و سیلابهای بهم پیوسته که بطرف غرب می‌رود مجبور می‌شود بطرف شرق پیچ خورده و راهش را از میان صخره‌ها پیدا نماید تا بدشت برسد. موقعیت بقعه برای معبد الهه آب عالیست. کسانی که سیلاب را دیده‌اند می‌گویند که جریان و صدای آن فوق‌العاده است و سنگهای بزرگی که در مسیر پراکنده است حاکی از زیادی و قدرت آب است که بطور موسمی جریان می‌یابد. کوهستان شرقی در مقابل دره چهار رودخانه قرار دارد و منطقه مقدس را محصور می‌کند و در اطراف خود صخره، در کنار تپه و در صخره مقابل بستر رودخانه محلی برای یک اجتماع بزرگ وجود دارد. گرچه در کوههای اطراف یزد سیلاب مسیر عمیقی کنده است، من در آن منطقه هیچ محل التقای مسیرها را اینقدر مناسب برای ساختن زیارتگاهی برای الهه آب ندیدم. بعلاوه در سمت چپ بقعه چشمه دایمی هست که در بالای آن تشکیل حوضی را میدهد.

بدین ترتیب می‌توان گفت که بسانو پارس يك زیارتگاه قدیم آن‌هاست و چون یزد «در کناره سرزمین پارس قرار دارد»^۱ بعنوان بسانوی آن منطقه آن بقعه را وقف او کرده‌اند. هنوز شواهد زنده‌ای از آداب الهه

۱ - «روایات آداب هرمزیار» ج ۲ - ۴۵۲، ترجمه آنس ۶۱۴.

وجود دارد، مثلاً در میان زردشتیان آن حدود «آب ناهید» هنوز يك اسم معمول دختران است، و بیشتر بصورت Ow-Nahir در قراء نزدیک بانوپارس دیده میشود. روایات زردشتی مربوط به بانو آناهید و بانو اردویسور آنها نشان میدهد که در قرن هفدهم میلادی هنوز این رسم ارزش خود را از دست نداده بود، در صورتیکه اکنون زردشتیان هر دو نام را فراموش کرده اند و «یشت» الهه را فقط بعنوان سرودی برای آنها می خوانند. در بادی امر این موضوع عجیب می نماید زیرا که «یزدانهای» دیگر هنوز در یادها هستند ولی می توان علت این را چنین توجیه کرد که معبد آناهید را از او گرفته و وقف شاهزاده خانمی افسانه ای کرده اند. مطلب اینجا است که چرا بدون تغییر دادن مذهب خود زردشتیان شاهزاده خانم را بجای آناهید گرفتند؛ البته جواب را فقط میتوان حدس زد و عوامل چندی در آن دخیل هستند. شکی نیست که مؤبدان معبد آناهید در پارس داستانی را که برای معبد قدیم آناهید بوجود آمده بود از شهری فرا گرفتند. آنها حتی بیشتر از مسلمانان همزمان خود از حدس زدن صحت و سقم این داستان عاجز بودند، و مسلماً آنها بیشتر از هموطنان مسلمان شده خود از برافتادن سلسله ساسانی متأثر بوده و باین داستان علاقمند بودند. بتدریج داستانی درباره هویت تاریخی «بانویی» که خدمت بقعه اش را می کردند تطوریافت با این تفاوت که در آن نه تنها بنی امیه بلکه اعراب بطور کلی نماینده شر گشتند.

محملاً فشاری که مسلمین اعمال میکردند تمایل را برای باور کردن يك چنین افسانه ای تشدید میکرد. هر چند زردشتیان در مذهب خود متعصب بودند در قرن چهارم در فارس اقلیتی بیش نبودند و از نفوذ اکثریت مسلمان نمی توانستند مصون بمانند. تمسخر آداب دیگران یکی از سلاحهای مسلمین بود. هنگامیکه مزار مقدسین اسلام در سر زمین ایران بوجود آمد معابد زردشتی مورد سخریه قرار گرفت و جزء اماکنی گشت که اوزش تاریخی نداشته و کسی در آنها بخاک نرفته است. در این داستان صحبتی از بخاک

۱- بحواشی ۱۷۶ از صفحه ۱۵۷ تا صفحه ۵۸ همین مقاله رجوع کنید.

سپردن که مخالف عقیده زردشتیان است وجود ندارد و در عین حال منظور آنها را تأمین میکنند.

باید نظر گرفتن این مطلب و همچنین علاقه بخصوصی که زردشتیان نسبت باین داستان داشتند، می توان علت مربوط ساختن آنها با «بانوپارس» بیان کرد. ولی تاریخ دقیق اینکار را نمی شود تعیین کرد. اگر قبول کنیم که در اوایل قرن چهارم داستانی نظیر این به بقعه واقع درری نسبت داده میشد، می توان گفت که داستان مربوط به «بانوپارس» نیز در همان زمانها بوجود آمد. معذلك تا سال ۱۶۲۶ میلادی در باره بقعه مدرکی در دست نداریم. در این سال مؤبد زردشتی ترك آباد، دهکده ای که از «بانو پارس» فاصله زیادی ندارد، به همکیشان خود در هند نوشت که یکنفر هندی که فرستاده پارسیان بود، پیش آنها آمده است و از جمله مراسمی که انجام داده «خدمت خاتون بانو پارس» که زیارتگاه است، کرده است. ^۱ خاتون نامی است که در افسانه بقعه بدختر یزد گرد داده اند، که گاهی بوسیله مؤبدان استعمال گردیده و در زیارت نامه هم آمده است. ولی من هرگز نشنیدم که آنها جایگزین «بانو پارس» نمایند. مدرکی که نقل شد دلیل وجود این داستان در قرن هفده میلادی است. چون خاتون وجه دیگری از بانو است میتوان مخالفت کرده گفت که دلیل قاطعی از وجود این افسانه نیست. دلیل واضح تری در سال ۱۸۵۴ بدست می آید هنگامیکه منکجی لیم جی هاتاریا اولین فرستاده پارسیان بایران آمد. ^۲ هاتاریا می گوید نه تنها داستان شاهزاده خانم فراری را ببانو پارس منسوب می کردند بلکه آنها به پیر سبز نیز که بقعه ایست در کوههای سمت شرقی یزد، نسبت میدادند. ^۳ این بقعه شاید محبوبترین و زیباترین زیارتگاههای

۱- «روایات داراب هزاره» ج ۲-ش ۱۵۹.

۲- گزارشهای هاتاریا اصلا بزبان گجراتی نوشته شده است ولی پارسیانی که بانگلیسی نوشته اند از آنها استفاده نموده اند. من از دکتر ب. ک. آنکل ساریا بی اندازه متشکرم که ترجمه انگلیسی خود را از گزارش سالهای اولیه هاتاریا که بعنوان «اشاره سیاحت ایران» در میثی ۱۸۶۵ چاپ شده در اختیار من گذاشت.

۳- هاتاریا. کتاب فوق الذکر. فصل ۱۴: و رجوع کنید به «پادسیان در هند» اثر مرزبان،

زردشتیان است و مثل بقعه شهر بانو در بالای تپه‌ای مشرف بجنوب ساخته شده است. صخره مقدس کنار آن در مجاورت آب شیرین قرار دارد که بطور معجزه - آسا چشمه‌ای از صخره بالای آن خارج شده در آن می‌ریزد. آب چشمه صداکنان فرومی‌آید و بحوضی می‌ریزد که در آن ماهی‌های بزرگ و سیاه شناورند. مسیر چشمه از گیاهانی که به کوه چسبیده است سبز است و درخت چنار کهنسالی حوض و صخره مقدس را در زیر سایه خود گرفته است که گویند از چوبی که شاهزاده خانم موقع رفتن بدرون صخره بآن تکیه داد، روئیده است. حتی در وسط تابستان که کنار تپه چون تنوری می‌سوزد بقعه و باغ آن خنک است. در این افسانه نام «حیات بانو» بشاهزاده خانم داده‌اند و شاید بقعه نیز در اصل وقف آنها بدبعضی از الهه باروری بوده و بدین جهت بعداً افسانه شاهزاده خانم را بآن نسبت داده‌اند.^۱

۱ - یکدغه که داستان شهر بانو یا خاتون بانو برای دوزار بزرگ بوجود آمد تقلید - هایی از آن برای بقاع کوچک آن حدود که احتمالاً وقف آنها بدین انجام گرفت. بدین ترتیب مثلاً H. Rawlison، در مجله انجمن جغرافیایی شاهی لندن، ج ۹، ص ۳۳-۳۲-۱۸۳۹ شرح گه‌ار عمیقی را نزدیکی قلعه ساسانی هلو ان میدهد که از میان آن چشمه‌ای می‌گذرد که یگانه آب شیرین یک منطقه وسیع می‌باشد، در پایین این گدار دو غار طبیعی تودرتو که بسیار صعب‌الوصول است قرار دارد و موسوم است به حرم خانه شهر بانو، دختر یزدگرد که بعداً زن امام حسن [کذا فی الاصل] گردید. جای غریبی است و شبیه غار یک عابد است. در ناحیه هرم فارس که از یزد زیاد دور نیست یک سیاح انگلیسی بنام Edward Strack افسانه ساده لوحانه‌ای شنید که صورت مقلوبی از افسانه زردشتی است: رجوع کنید بکتاب او بنام Six Months in Persia، ج ۱، ص ۱۱۹، لندن ۱۸۸۲. بنا بگفته او موقع حمله عرب مردی باسم شاه کاران بوسیله دوازده هزار عرب در کاربون محاصره گشت و هنگامیکه آنها در نماز بودند و نمی‌توانستند کاری بکنند، او یکدغه بیرون آمد و همه آنها را گشت در اردوی اعراب چهل دوشیزه بودند و از خدا خواستند که آنها را نجات دهد. در نتیجه زمین دهان باز کرد و ۳۷ نفر آنها را در خود فرو برد و اهراب سه نفر باقیمانده را تعقیب کردند. یکی از آنها بسوی کوه‌های شمال فرار کرد و درست هنگامیکه در شرف اسارت بود غاری در کنار کوه دهان باز کرد و او در میانش ناپدید شد. «امروزه آن را غار بی‌بی می‌خوانند و می‌گویند آنتهایی ندارد.» دوشیزه دیگر نیز در کنار کوهستان در شکافی ناپدید گشت و از آن پس از آنجا چشمه‌ای بیرون آمد. گویند سومی از فرط خستگی در کوه‌های جنوب جان سپرد، و «قبر او موسوم به بی‌بی در مانده زیارت‌گاه مشهوری برای زنان بی‌فرزند است.» استرک در صفحات ۸ - ۲۲۷ کتاب فوق‌الذکر بقیه در صفحه بعد

مسئلاً افسانه شاهزاده خانم، بدون توجه علت و سابقه‌ای، از بقعه بانو پارس تقلید نشده و برای نزدیکترین بقعه مجاور اخذ نشده است: زیرا که بین بانو پارس و پیرسبز (که با الاغ دو روز راه است) زیارتگاه محبوبی بنام هیرشت وجود دارد و ظاهراً در زمان هاتاریا چنین داستانی را بآن نسبت نمی‌دادند: در آنجا راجع بشاهزاده خانم فراری اطلاع زیادی ندارند و من از یک زائر یزدی که در آنجا بود پرسیدم و او اصلاً اطلاعی در این مورد نداشت و فقط بزیارت مکان مقدس آمده بود. هیرشت اصلاً آب ندارد (و در قدیم موقع زیارت آب را بر پشت شتر بار کرده می‌آوردند) و بدین جهت می‌توان گفت رابطه‌ای هم با آن‌ها ندارد. در نارکی و نارستان نیز بحثهای مغلو و درهمی راجع بداستانهای این دو مزار می‌توان شنید. در حالیکه زردشتیان از داستان شاهزاده خانم بانو پارس و پیرسبز اطلاع ندارند.

بدین ترتیب بنظر میرسد که داستانهای این دو مزار قدیمترین این افسانه‌ها بین زردشتیان می‌باشد و داستان بانو پارس را در همان اوایل برای پیرسبز که خودش نیز معبد آن‌ها دیده بوده گرفتند. (بعلمت شباهت زیاد داستان بانو پارس با افسانه شهر بانو باید قدمت آنرا بیشتر از دیگری دانست. و بطور کلی بقعه اهمیت زیادی دارد.) داستانهای هیرشت (راجع به یک شاهزاده خانم شوهر کرده و بچه‌اش)، نارکی (درباره یک شاهزاده خانم شوهر کرده)، نارستان (درباره شاهزاده خانم یا شاهزاده‌ای) و سستی‌پیر (درباره ملکه مادر) بنظر میرسد که همه در طی قرن گذشته (بعد از هاتاریا) و در دوره با سواد بودن وجود آمده و از داستان اصلی گرفته شده است. آموزش برای زردشتیان ممنوع بود و بطور کلی فقط مؤبدان و چند خانواده مرفه‌الحوال به‌دینان توانسته اند تا اندازه‌ای از تعلیم و تربیت مرسوم بین خود بهره گیرند. هنگامیکه (در اثر نفوذ و کمک پارسیان) مدارس بوجود آمد و اجازه تعلیم و تربیت یافتند و با سواد گسترش یافت، مردم احساس کردند که باید داستانهای این بقاع را

بقیه از صفحه قبل

گوید که در ناحیه زنده، بین کرمان و بافق، تپه منفردی، یکنواختی کویر را برهم می‌زند. ارتفاع آن در حدود ۴۰۰ پا و بقعه ایست بر بالای آن وقف حیات بی‌بی که از زندگیش نتوانستیم اطلاعی بدست آوریم.

بدانند. ^۱ در نتیجه برای هر کدام افسانه‌ای بوجود آمد و بشیوه مسلمانان زیارت نامه‌ای مناسب نوشته شد. معذک این افسانه‌های بعدی مانند داستان مربوط به پرسسز یا بانو پارس مقبولیت زیادی ندارند، گرچه ایمان بخود مزارات یکسان است. هاتاریا علاقه بخصوصی نسبت به بقعه بانو پارس داشت چون یک نفر پارسی بود و برسم هندوان از کشتن گاو نفرت داشت، از قربانی ساختن چند گاو که سالانه در آنجا انجام می گرفت بی اندازه ناراحت بود، و بالاخره موفق شد که این رسم را براندازد. مراسم قربانی در تمام مزارات کوهستان انجام گرفته و هنوز هم انجام میگیرد. گرانبهاترین قربانی که يك گاو باشد فقط نثار بانو پارس میشد. حتی هنگامیکه زردشتیان تحت سلطه مسلمانان در منتهی فقر بسر می بردند این رسم موقوف نمی گشت. بنا بر گفته هاتاریا گوشت گاو را نمی خوردند بلکه بمسلمانان می دادند (در نتیجه نه تنها نفرت دینی او بلکه احساسات اقتصادی او نیز برانگیخته می شد). ^۲

۱ - با احتمال قوی هر یک از این بقاع که داستان بخصوصی ندارد جایی بود که در آنجا زائرین قربانی نثار «هورمز و دیگر خدایان» می کردند و خدای بخصوصی بآن نسبت داده نمیشد.

۲ - رجوع کنید بکتاب هاتاریا، فصل ۱۴. ژنرال م. پ. سایکس در کتاب *Ten Thousand Miles in Persia* (لندن، ۱۹۰۲، ص ۱۵۶) گفته هاتاریا را بوسیله شرحی که در عقدا شنیده تأیید می کند، و گوید که زردشتیان پول گاو را می دادند و مسلمانان آنرا کشته می خوردند. این گزارش که براساس گفته مسلمانان چندیس از موقوف شدن این رسم بنا شده است چندان مورد اطمینان نیست. زیرا که هیچ زردشتی حاضر نمیشود قربانی خود را بادت يك مسلمان تقدیم دارد ولی گدایان و مسلمانان فقیر برای گرفتن سهمی از قربانی زردشتیان می آیند. من در مورد قربانی گاو از یکمده از پیران شریف آباد که نزدیک بانو پارس است سؤال کردم، و اغلب آنها گفتند که کشتن قربانی بدست مؤید انجام می گرفت. این با گفته هاتاریا که «مؤیدان در انجام آن کمک می کردند» مطابقت مینماید. اما در مورد گوشت گاو، پیران شریف آباد تصویری کردند که آنهم مطابق رسم معمول مقداری را خود قربانی کنندگان خورده و بقیه را احسان می کردند. بهر حال قریب صدسال است که این رسم موقوف شده و نوشته هاتاریا را باید بمنوان سند موثق يك شاهد عینی گرفت. این احتمال هم هست که زردشتیان یزد که خیلی مرهون او بودند خواستند با احسان کردن تمام گوشت او را خشنود سازند. ضمناً باید اضافه کرد که لفظ گاو به نر و ماده این حیوان اطلاق می شود و هر کدام را که داشتند قربانی می نمودند.

در سرود های زردشتی قربانی کردن حیوانات برای آناهید صد اسب ، هزار گاو و ده هزار گوسفند بارها اشاره رفته است . این که نقل شد تقریباً شیوه معمول آن عهد بود ولی بنا بر گفته پلوتارخ مخصوصاً برای آناهید گاو قربانی میکردند ، و در ارمنستان که عبادت اوراج زیادی داشت کله های بزرگ گاورا برای این منظور نگاه میداشتند .^۱ مطابق یکی از متون متأخر پهلوی موسوم به «نیرنگستان» یک گاو در کنار آب (و شاید برای آن) قربانی می شد.^۲ در افسانه بانویارس علتی هم برای گاو قربانی کردن پیدا نموده اند و گویند این مجازات سالانه ایست برای حرکت ناپسند آن گاو که لگد انداخت و ظرف شیر شاهزاده خانم را بز زمین ریخت.

قربانی حیوانات کم ارزش نظیر گوسفند و بز هنوز هم سالانه در بانویارس و بی بی شهر بانو بعمل می آید . و سنگ قبری در مجاورت بقعه دوم بعنوان مذبح بکار میرود زردشتیان هرگز حیوانی در خود زیارتگاه نمی کشند . و در حالیکه شاخهای آنرا آراسته اند به آهنک موسیقی پشت به آفتاب هفت بار دور سنگ مقدس می چرخانند و علفهای خوش بو و شیرینی جلویش می پاشند . مسلماً این مراسم از ازمینه قبل از زردشت مایه می گیرد . چرا که آن پیغمبر به ایشار یک قلب مؤمن بیش از اینگونه هدایا اهمیت میداد . هر چند دلیل واضحی از اینکه زردشت می خواست این مراسم را موقوف دارد موجود نیست ،^۳ ولی کاملاً غیر محتمل است که بوجود آورنده این مراسم او بوده باشد .

۱ - پلوتارخ . Lucullus . ۲۴

۲ - رجوع کنید به «نیرنگستان» چاپ A. waag ، لیزیک ۱۹۴۱ ، فصول هفتاد و یک ص ۸۱ . بنامتن پهلوی « شایست و نشایست » فصل یازده ، ۴ (طبع داور ، ص ۵۹ ، ترجمه West در SBN ، فصل ۵ ، ص ۳۳۶) اله مزبور قربانی «گوسپند» نیز قبول می کند و شانه آنرا دریافت می دارد .

۳ - رجوع کنید به مجله انجمن شاهی آسیایی ، ۱۹۶۶ - شماره ۳ و ۴ . ص ۱۱۰ ، پاورقی ۳ حتی در قرن حاضر نیز بعضی مراسم قربانی بوسیله پارسیان انجام میگرفت ، رجوع کنید به همان مجله ص ۱۰۶ و ۱۰۵ . این هم در خود ذکر است که فقط قربانی کردن گاوها تا دیا را ناراحت کرد . و او اصلاً کوششی برای پایان دادن کشتن گوسفند ، بز و مرغ نکرد .

گویا در دوره قبل از اسلام هیچ بنایی در زیارتگاههای زردشتی بر روی کوهها وجود نداشته است، و مطابق رسم ایرانیان که هر دوت شرح داده است آنها فقط عبارت از صخره خالی بودند.^۱ در دوره اسلامی تقریباً تا قرن گذشته که وضع زردشتیان کم کم بهتر شد، اگر بنایی هم وجود داشت عبارت بود از اطاقکی گلی با سقف گنبد مانند، بدون پنجره یادر، که مدخل آن از سوراخی بود که می بایست برای وارد شدن خم شد یا بر روی زمین خزید من فکر میکنم که این زیارتگاهها برای نگاهداری صخره های مقدس از چشم های ناپاک بنا میشد و در ضمن از لحاظ ظاهری شبیه مزار مسلمانان بود. شاید فقر زردشتیان و تسلط مسلمین فقط اجازه بنای ساختمانهای محقر را میداد ولی تمام آنها بعدها توسعه داده شده و بناهای فعلی بانوپارس که در سال ۱۳۴۰ شروع گشته هنوز بی پایان نرسیده است. گرچه این ساختمانها در مقام مقایسه با حجره های کوچک قبلی خیلی بزرگ است، ولی در برابر کوههای اطراف کوچک می نمایند.^۲

یکی از وجوه تمایز زردشتیان و مسلمانان این است که زنان و مردان مسلمان هنگام رفتن بزیارت غمگین هستند و غم و اندوه را هدیه ارزنده ای از برای خدا میدانند، در حالیکه برای زردشتیان اندوه زاده شیطان است و اشک بر توان آن می افزاید. در بی شهر بانو انسان نمی تواند زیاد درنگ کند زیرا که گوش از ضجه و ناله زنان چادر بسر که برای زیارت آمده اند آزرده می شود، در حالیکه در بانوپارس، گرچه زائرین موقع نزدیک شدن به آنجا

- ۱- تاریخ هروت، I، ۱۳۱: رسم آنها نیست کهמיד درست کنند و در آن مجسمه ها نهند.... ولی در بلندترین قله کوهها مراسم قربانی انجام میدهند: صخره های زیارتگاه های یزد صخره های نامنظم، تراشیده نشده و طبیعی است. اگر مراسم قربانی در بلندترین قله ها هم نباشد ولی برای صوداً نجا باید انسان کوهنورد باشد و علاوه وسایل قربانی دست و پایش را نگیرد. ضمناً توجه کنید که هیچ اثری از بناهای قبل از اسلام در بی شهر بانو نیست.
- ۲- در هیرت، نارکی و نارستان اطاقک های قدیم تغییراتی داده شده و جزء بناهای جدید گشته اند. در بقعه پیرسبز بملت موقعیت طبیعی که چون کندوی زنبور بگوه چسبیده است تغییرات زیادی داده نشده است. در بانو پارس اطاقک قدیم را بکلی از میان برداشته اند ولی من توانستم ابعاد دقیق و وضع ساختمان آنرا از کسانی که آنرا دیده بودند پرسم.

بشاهزاده خانم فراری و رنجهای او می‌اندیشند و مغموم هستند ، ولی هنگامی که به خود بقمه وارد میشوند ابراز شادی میکنند . برای اولین بار من در بهار بدانجا رفتم . زائرین در لباسهای نوروزی خود آمده بودند و شاخه‌های پر گل بادام را نثار صخره مقدس می‌نمودند . بعد از دعا و مراسم قربانی ، سوروشراب ، ساز و آواز و رقصیدن تا پاسی از شب گذشته در پرتو نور ماهتاب ادامه داشت .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی